

# سومین دوره‌ی تاریخی امامت



## چکیده

این دوره شامل دوران امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام و علی بن موسی الرضا علیه السلام است که تقریباً شرایطی یکسان با رویکردی متفاوت دارد. این مقطع، ۳۵ سال ادامه می‌یابد. امامت امام موسی بن جعفر علیه السلام، یکی از مهم‌ترین مقاطع زندگی ائمه است. دو تن از مقتدرترین سلاطین بنی عباس (منصور و هارون) حکومت می‌کردند و نیز مهدی و هادی، جرجان و شام و نصیبین و... سرکوب و منقاد گردیده‌اند. لذا دوران امام موسی بن جعفر علیه السلام، فوق‌العاده و پرماجرا و شورانگیز است، جهاد مستمر استراتژیک، همگامی جهاد با تقیه و نیز بنیادسازی‌های دوران امام موسی بن جعفر و تقابل شدید هارون با ایشان.

در زمان امامت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام این دوره وضعیتی دیگر می‌یابد. با توجه به رویکردی که مأمون در حکمرانی داشت و به دلیل نوع سیاست مأمون، نوعی گسترش و رواج و فضا به وجود آمد که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام توانستند کارهای مهمی انجام دهند. امام رضا علیه السلام در دوره‌ی هارون با تقیه شدید به سر می‌بردند، در دوره‌ی مأمون گرایش به ریاکاری و تظاهر از ناحیه‌ی مأمون پیش آمد که در تعقیب آن، مسأله‌ی ولایت‌عهدی مطرح شد و به اجبار حضرت رضا علیه السلام، ولایت‌عهدی را پذیرا شدند. در این دوره، گرایش عمیق از جانب مردم نسبت به امام رضا رخ داد. مأمون این خطر را حس کرد و ولایت‌عهدی را با چند هدف تحمیل نمود. تبدیل صحنه‌ی مبارزات حاد انقلابی به عرصه فعالیت‌های سیاسی بی‌خطر، تخطئه مدعای تشیع مبنی بر غضب خلافت، رد این نظریه که ائمه بی‌اعتنا به دنیایند و... و از طرف امام حرکت‌ها و هشیارهایی رخ داد که توطئه‌ی مأمون را در نهایت خنثی و بی‌فرجام نمود.

**واژگان کلیدی:** سرکوب، اختناق، جهاد استراتژیک، تقیه، ریاکاری، ولایت‌عهدی، هشیاری، شکست تاریخی.

## دوره‌ی سوم امامت شیعی

موسی بن جعفر و علی بن موسی علیهما السلام

جهاد عقیدتی، سیاسی در دوران امام موسی بن جعفر علیه السلام

در آغاز اشاره شد که دوران سوم مبارزات شیعی به پیش‌گامی امام معصوم، دوره‌ی امامت موسی بن جعفر و امام رضا علیهما السلام است، البته بخشی از این دوره را در تاریخ امامت امام صادق علیه السلام باید مورد توجه قرار داد، یعنی بعد از خلافت منصور عباسی، دوران سوم شروع شد و تا شهادت امام رضا علیه السلام ادامه دارد. دوره‌ی امام موسی بن جعفر علیه السلام در اوج مبارزات شیعی مطرح می‌گردد.

«این مقطع سی و پنج ساله (از ۱۴۸ تا ۱۸۳ هجری)، یعنی امامت حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر علیه السلام یکی از مهم ترین مقاطع زندگی نامه ی ائمه علیهم السلام است. دو تن از مقتدرترین سلاطین بنی عباس (منصور و هارون) و دو تن از جبارترین آنها (مهدی و هادی) در آن حکومت می کردند. بسی از قیام ها و شورش ها و شورش گرها در خراسان، در افریقیه، در جزیره ی موصل، در دیلمان، در جرجان، در شام، در نصیبین، در مصر، در آذربایجان و ارمنستان و در اقطار دیگر، سرکوب و منقاد گردیده اند و در ناحیه ی شرق و غرب و شمال قلمرو وسیع اسلامی، فتوحات تازه و غنائم و اموال وافر، بر قدرت و استحکام تخت عباسیان افزوده بود.» (خامنه ای، ۱۳۶۹، ۳۰).

«دنباله ی طرح کلی در زندگی امام موسی بن جعفر علیه السلام، فوق العاده پرماجرا و شورانگیز است و به نظر من، اوج حرکت مبارزی ائمه علیهم السلام مربوط به دوران زندگی این بزرگوار است که متأسفانه از زندگی آن حضرت علیه السلام، یک گزارش درست و روشن گر در دست نداریم. گاه، چیزهایی در زندگی آن حضرت علیه السلام دیده می شود که بیننده را مبهوت می کند؛ مثلاً از بعضی از روایات برمی آید که ایشان، چندی دور از چشم عمال حکومت و شاید مخفی یا متواری بوده اند، یعنی دستگاه هارون در تعقیب حضرت علیه السلام بوده و ایشان را پیدا نمی کرده است. خلیفه، کسانی را می برده و شکنجه می کرده که بگویند موسی بن جعفر علیه السلام کجاست؟ و این، یک امری سابقه در زندگی ائمه است. از جمله ابن شهر آشوب در مناقب، روایتی را نقل می کند که چنین امری از آن برمی آید، که ایشان چندی دور از چشم عمال حکومت و شاید مخفی یا متواری بوده اند.

«دخل موسی بن جعفر علیه السلام بعض قری الشام متنكراً هارباً» (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۶ هـ، ۳۱۱)؛ حضرت موسی بن جعفر علیه السلام، ناشناخته و گریزان وارد

بعضی قریه‌های شام شدند.

درباره‌ی هیچ یک از ائمه علیهم‌السلام چنین چیزهایی نداریم. این‌ها نشان دهنده یک جرقه‌هایی در زندگی امام موسی بن جعفر علیه‌السلام است» (اللیثی، ۱۳۸۴ هـ، ۴۸).

### جهاد مستمر استراتژیک

امام موسی بن جعفر علیه‌السلام، جهادی پی‌گیر، مستمر و استراتژیک را در زندگی سیاسی خودشان رقم زدند.

«با ملاحظه‌ی این موضع‌گیری‌هاست که معنای آن زندان حبس ابد کذایی معلوم می‌شود و الا هارون اول که به خلافت رسید و به مدینه آمد، موسی بن جعفر علیه‌السلام را کاملاً مورد نوازش قرار داد و احترام کرد و این داستان معروف است که مأمون نقل می‌کند، که حضرت علیه‌السلام بر درازگوشی سوار بودند و آمدند تا وارد منطقه‌ای که هارون نشسته بود شدند، هر چه خواستند پیاده بشوند هارون نگذاشت، قسم داد که باید نزد من سواره بیایید و ایشان سواره آمدند، و آن حضرت علیه‌السلام را احترام کرد و با هم چنین و چنان گفتند. وقتی می‌رفتند، هارون به من و امین گفت: رکاب ابی الحسن را بگیرید» (اللیثی، ۱۳۸۴ هـ، ۴۸).

«مأمون می‌گوید: پدرم هارون به همه پنج هزار دینار و یکصد و ده هزار دینار (یا درهم) عطیه و جایزه می‌داد، به موسی بن جعفر علیه‌السلام دو بیست دینار داد. در حالی که وقتی حال حضرت علیه‌السلام را می‌پرسید، حضرت علیه‌السلام به او از گرفتاری‌های زیاد و بدی وضع معیشت و عائله‌ی زیاد شکایت کرد (در این گونه حرف زدن هیچ‌گونه تذلّل نیست ... و کاملاً هم قابل درک است که او را با سخنی از این قبیل، از وضع و حال و کار خود غافل کند) قاعدتاً با این اظهارات، هارون باید برای آن حضرت علیه‌السلام، مبالغی زیاد

مثلاً پنجاه هزار دینار (یا درهم) در نظر می‌گرفت، اما فقط دویست دینار می‌دهد. می‌گوید: از پدرم علت این کار را پرسیدم، گفت: اگر به او مبلغی را که به گردن گرفتم بدهم، اطمینان ندارم که اندکی بعد، با صد هزار شمشیرزن از شیعیان و دوستانش به جان من نیفتد. این برداشت هارون است و به نظر من هارون درست هم فهمیده بود» (اللیثی، ۱۳۸۴ هـ، ۴۹).

در هر حال دوران موسی بن جعفر علیه السلام، دوران اوج مبارزات ائمه علیهم السلام است.

### سنگینی و سختی جهاد این دوره

در زندگی هیچ یک از ائمه علیهم السلام، این اندازه صعوبت و سختی، از جهات گوناگون، دیده نشده است.

«جریان‌های فکری و عقیدتی در این دوران، برخی به اوج رسیده و برخی زاده شده و فضای ذهنی را از تعارضات انباشته، و حرب‌های در دست قدرت‌مداران و آفتی در هوشیاری اسلامی و سیاسی مردم گشته و میدان را بر علم داران صحنه‌ی معارف اصیل اسلامی و صاحبان دعوت علوی، تنگ و دشوار ساخته بود. شعر و هنر، فقه و حدیث و حتی زهد و ورع، در خدمت ارباب قدرت در آمده و مکمل ابزار زر و زور آنان گشته بود. در این دوران، دیگر، نه مانند اواخر دوران بنی‌امیه و نه همچون ده‌ساله‌ی اول دوران بنی‌عباس، و نه شبیه دوران پس از مرگ هارون، که در هر یک، حکومت مسلط وقت، به نحوی تهدید جدید دستگاه خلافت را نمی‌لرزاند و خلیفه را از جریان عمیق و مستمر دعوت اهل بیت علیهم السلام غافل نمی‌ساخت» (خامنه‌ای، ۱۳۶۹، ۳۰).

«در این دوران، تنها چیزی که می‌توانست مبارزه و حرکت فکری و سیاسی اهل بیت علیهم السلام و یاران صدیق آنان را مجال رشد و استمرار بخشد،

تلاش خستگی‌ناپذیر و جهاد خطیر آن بزرگواران بود و توسل به شیوه‌ی الهی تقیه. بدین ترتیب است که عظمت حیرت‌آور و دهشت‌انگیز جهاد موسی بن جعفر علیه السلام آشکار می‌گردد» (خامنه‌ای، ۱۳۶۹، ۳۱).

### عمل به تقیه

در این دوره‌ی سخت و جان‌فرساست که عمل به تقیه، به عنوان شیوه‌ی امام همام، موسی بن جعفر علیه السلام، مورد توجه قرار می‌گیرد.

«چرا حضرت امام صادق علیه السلام، به مفضل می‌فرماید: امر این جوانک را فقط به اشخاص مورد وثوق بگو؟ و به «عبدالرحمان بن حجاج» به جای تصریح، به کنایه می‌گوید: زره بر تن او راست آمده است؟ و به یاران نزدیک، چون صفوان جمال، او را به علامت و نشانه معرفی می‌کند؟ و چرا بالاخره در وصیت‌نامه‌ی خود نام فرزندش را به عنوان وصی و پس از نام چهار تن دیگر می‌آورد؟ که نخستین آنان، منصور عباسی، و سپس حاکم مدینه و سپس دوزن است. چنان‌که پس از ارتحال آن حضرت علیه السلام، جمعی از بزرگان شیعه نمی‌دانند جانشین آن بزرگوار همین جوان بیست ساله است؟ چرا در گفتگو با هارون، که به او خطاب می‌کند: «خلیفتان یحییء الیهما الخراج»، زبان به سخن نرم و انکار آمیز می‌گشاید، اما در ابتدا خطاب به مرد زاهد نافذ الکلمه‌ای به نام «حسن بن عبدالله» سخن را به معرفت امام می‌کشاند و آن‌گاه، خود را امام مفترض الطاعه، یعنی صاحب مقامی که آن روز خلیفه‌ی عباسی در آن متمکن بود، معرفی می‌کند؟ چرا به «علی بن یقطین»، که صاحب منصب بلند پایه‌ی دستگاه هارون و از شیفتگان امام علیه السلام است، عملی تقیه‌آمیز را فرمان می‌دهد، اما صفوان جمال را بر خدمت همان دستگاه شماتت می‌کند، و او را به قطع رابطه با خلیفه فرامی‌خواند؟ چگونه و با چه وسیله‌ای آن همه پیوند و

رابطه در قلمرو گسترده‌ی اسلام، میان دوستان و یاران خود پدید می‌آورد و شبکه‌ای که تا چین گسترده است می‌سازد» (خامنه‌ای، ۱۳۶۹، ۳۱).

این روند نشان می‌دهد که جهاد امام علیه السلام، در این دوره، دارای ظرافت خاصی بوده و با تقیه، کاملاً گره خورده است.

این‌ها همه، رشته‌ی مبارزاتی امام موسی بن جعفر علیه السلام را به خوبی تبیین می‌نماید.

«امام، موسی بن جعفر علیه السلام نیز هم‌هی زندگی خود را وقف این جهاد مقدس ساخته بود. درس و تعلیم و فقه و حدیث و تقیه و تربیتش در این جهت بود. جهاد او تناسب با زمان خودش داشت؛ عیناً مانند دیگر ائمه علیهم السلام»<sup>۱</sup> (خامنه‌ای، ۱۳۶۹، ۳۱).

در راستای این امر مهم، توجه به برخورد شدید حضرت علیه السلام، با صفوان جمال بسیار مهم است.

و نیز در راستای این مهم، نوع تقابل حضرت علیه السلام با هارون الرشید، در مورد رد فدک و توضیحات امام درباره‌ی حدود فدک بسیار مهم است که در نهایت هارون، به شدت تحت تأثیر قرار گرفت. «فتغیر وجه هارون و قال: فما بقی لنا شیء»؛ پس صورت هارون تغییر کرد و چنین گفت: که دیگر چیزی برای ما باقی نماند.

این برخوردها، عظمت و خطر کار سیاسی امام موسی بن جعفر علیه السلام را روشن می‌سازد» (خامنه‌ای، ۱۳۶۹، ۳۲).

### دوران امامت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

پس از شهادت موسی بن جعفر علیه السلام، نوبت به امامت امام علی بن موسی علیه السلام می‌رسد، این دوره به لحاظ سیاسی و ساختار حاکمیت عباسیان و به دلیل رویکرد خاصی که مأمون در سیاست و حکمرانی داشت، و به دلیل اهداف و نیات سیاسی خاصی که پیشه کرده بود، در واقع نوعی گسترش و رواج اندیشه‌ی شیعی به وجود آمد که امام علی بن موسی الرضا علیه السلام توانستند کارهای مهمی را انجام دهند.

«هنگامی که نوبت به امام هشتم علیه السلام می‌رسد، باز دوران گسترش و رواج و وضع خوب ائمه علیهم السلام است، و شیعه در همه جا گسترده شده و امکانات بسیار زیاد است که منتهی می‌شود به مسأله‌ی ولایتعهدی» (اللیثی، ۱۳۸۴ هـ، ۴۹).

البته در این دوره نیز، یک مرحله، مصادف و همزمان با حکومت و خلافت هارون الرشید است که در این مقطع امام رضا علیه السلام در نهایت تقیه زندگی می‌کردند و کلیه‌ی شیعیان و جریان‌های سیاسی هم‌سو با امامت شیعی تلاش وسیعی در انطباق حرکت‌های سیاسی با تقیه داشتند.

«البته در دوران هارون امام هشتم علیه السلام در نهایت تقیه زندگی می‌کردند، یعنی کوشش و تلاش داشتند، حرکت را داشتند، تماس را داشتند، منتهی با پوشش کامل. آدم می‌تواند بفهمد، مثلاً دعبل خزاعی که درباره‌ی امام هشتم علیه السلام در دوران ولایتعهدی آن‌طور حرف می‌زند، دفعتاً از زیر سنگ بیرون نیامده است. جامعه‌ای که دعبل خزاعی می‌پرورد، یا ابراهیم بن عباس را، که جزء مداحان علی بن موسی الرضا علیه السلام است یا دیگران و دیگران را، این جامعه، بایستی در فرهنگ ارادت به خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سابقه داشته باشد، چنین نیست که دفعتاً و بدون سابقه‌ی قبلی در مدینه و در خراسان و مناطق گوناگون، ولایتعهدی علی بن موسی الرضا علیه السلام را



جشن بگیرند»<sup>۲</sup> (اللیثی، ۱۳۸۴ هـ، ۴۹).

### گرایش جامعه به امام علی بن موسی الرضا علیه السلام

نکته‌ی بدیعی که باید به آن اشاره کرد، این است که در این دوره، گرایش عمیقی از ناحیه‌ی مردم نسبت به آن حضرت شکل گرفته و این مسأله به فعالیت‌های مستمر آن حضرت مربوط می‌شود. شاید همین مسأله باعث شد که مأمون نتواند حضرت علیه السلام را بدون درایت و پیش‌بینی حذف نماید، بلکه ایشان را به مسأله‌ی ولایتعهدی اجبار کند.

«آن چه در دوران علی بن موسی الرضا علیه السلام، یعنی ولایتعهدی، پیش آمد نشان دهنده‌ی این است که وضع علاقه‌ی مردم و جوشش محبت‌های آنان نسبت به اهل بیت علیهم السلام در دوران امام رضا علیه السلام خیلی بالا بوده است» (اللیثی، ۱۳۸۴ هـ، ۵۰).

بالا بودن گرایش مردم به امام علیه السلام، موجب تحرکات وسیعی از جانب مأمون شد.

«بی‌شک لازم بود به خطر نهضت علویان به چشم جدی‌تر بنگرد. شاید مأمون در ارزیابی خطر شیعیان برای دستگاه خلافت خود واقع بینانه فکر می‌کرد. گمان زیاد بر این است که فاصله‌ی پانزده ساله‌ی بعد از شهادت امام هفتم علیه السلام تا آن روز و به ویژه فرصت پنج ساله‌ی جنگ‌های داخلی، جریان تشیع را از آمادگی بیشتری برای برافراشتن پرچم حکومت علوی برخوردار ساخته بود.

مأمون این خطر را زیرکانه حدس زد و در صدد مقابله با آن برآمد و به دنبال همین ارزیابی و تشخیص بود که ماجرای دعوت امام هشتم علیه السلام از مدینه به خراسان و پیشنهاد الزامی ولایتعهدی به آن حضرت پیش آمد، و این حادثه، که در همه‌ی دوران طولانی امامت کم نظیر و یا در نوع خود

بی نظیر بود، تحقق یافت» (خامنه‌ای، ۱۳۶۹، ۳۵).

با توضیح فزاینده‌ای پیشین به دست آمد که مأمون، ولایتعهدی را بر امام رضا علیه السلام، تحمیل نمود. علی بن موسی الرضا علیه السلام، در این فضای دهشتناک سیاسی، با هشیاری فراوان، وارد عمل شدند و تدبیر کار را هوشیارانه به دست گرفتند، که در نهایت به شکست سیاسی و همه جانبه‌ی مأمون منجر گردید.

### اهداف مأمون از تحمیل ولایتعهدی

«مأمون، از دعوت امام هشتم علیه السلام به خراسان، چند مقصود عمده را تعقیب می‌کرد:

- ۱) تبدیل صحنه‌ی مبارزات حاد انقلابی شیعیان به عرصه‌ی فعالیت سیاسی آرام و بی‌خطر؛
- ۲) تخطئه‌ی مدعای تشیع مبنی بر غاصبانه بودن خلافت‌های اموی و عباسی و مشروعیت دادن به این خلافت‌ها، زیرا با ورود امام علیه السلام به دستگاه خلافت، ادعای تشیع مبنی بر غاصبانه بودن، نفی می‌شد؛
- ۳) رد این نظریه که ائمه علیهم السلام بی‌اعتنای به دنیا هستند، زیرا با قبول ولایتعهدی، این نظریه نفی می‌شد؛
- ۴) در کنترل قرار دادن امام علیه السلام، به عنوان یک چهره‌ی معارض و مبارز؛
- ۵) زدودن چهره‌ی مردمی امام علیه السلام، و او را از میان مردم به دستگاه حکومت وارد نمودن؛
- ۶) ایجاد وجهه‌ی معنوی برای خود، زیرا با درکنار امام بودن، این وجهه اثبات می‌شد؛
- ۷) تبدیل نمودن امام علیه السلام، به یک توجیه‌گر سیاسی برای دستگاه حاکمیت؛

«به جز این‌ها هدف‌های دیگری نیز برای امام علیه السلام متصور بود. چنان‌که مشاهده می‌شود، این تدبیر به قدری پیچیده است که هیچ‌کس جز مأمون نمی‌توانست آن را به خوبی هدایت کند و بدین جهت بود که دوستان و نزدیکان مأمون از ابعاد و جوانب آن بی‌خبر بودند. از برخی گزارش‌های تاریخی برمی‌آید که حتی فضل بن سهل، وزیر و فرمانده کل و مقرب‌ترین فرد دستگاه خلافت نیز از حقیقت و محتوای این سیاست بی‌خبر بوده است. ... حقیقاً باید گفت: سیاست مأمون از پختگی و عمق بی‌ظنری برخوردار بوده است. اما آن سوی دیگر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام است که علیرغم زیرکی و شیطنت مأمون، تدبیر پخته و همه‌جانبه‌ی او را به حرکتی بی‌اثر و بازیچه‌ای کودکانه تبدیل می‌کند ... و سیاست او بر ضد او تبدیل شد» (خامنه‌ای، ۱۳۶۵، ۳۶).

«اکنون به بیان سیاست‌ها و تدابیر امام رضا علیه السلام در این حادثه می‌پردازیم.

### پرنمودن فضای جامعه از کراهت

۱) هنگامی که امام علیه السلام را از مدینه به خراسان دعوت کردند، آن حضرت علیه السلام، فضای مدینه را از کراهت و نارضایتی خود پر کرد، به طوری که همه‌کس در پیرامون امام علیه السلام یقین کردند که مأمون بانیست سوء حضرت علیه السلام را از وطن خود دور می‌کند. امام، بدبینی خود به مأمون را با هر زبان ممکن به همه‌ی گوش‌ها رساند. در وداع با حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله، در وداع با خانواده‌اش، در هنگام خروج از مدینه، در طواف کعبه که برای وداع انجام می‌داد، با گفتار و رفتار و با زبان دعا و زبان اشک، بر همه ثابت کرد که این سفر، سفر شهادت او است. همه‌ی کسانی که باید طبق انتظار مأمون نسبت به او خوش بین و نسبت به امام به خاطر پذیرش

پیشنهاد او بدین می‌شدند، در اولین لحظات این سفر دلشان از کینه‌ی مأمون که امام عزیزشان را این طور ظالمانه از آنان جدا می‌کرد و به قتلگاه می‌برد لبریز شد»<sup>۳</sup> (خامنه‌ای، ۱۳۶۵، ۳۹).

### پذیرش ولایتعهدی، پس از تهدید

«۲» هنگامی که در مرو پیشنهاد ولایتعهدی آن حضرت مطرح شد، ایشان به شدت استنکاف کردند، و تا وقتی مأمون صریحاً آن حضرت را تهدید به قتل نکرد، نپذیرفتند. این مطلب، همه جا پیچید که علی بن موسی الرضا علیه السلام، ولیعهدی و پیش از آن، خلافت را که مأمون به او با اصرار پیشنهاد کرده بود نپذیرفته است. دست اندرکاران امور که به ظرافت تدبیر مأمون واقف نبودند، ناشیانه، عدم قبول امام را همه جا مستتر کردند. حتی فضل بن سهل در جمعی از کارگزاران و مأموران حکومت گفت: من هرگز خلافت را چنین خوار ندیده‌ام، مأمون آن را به علی بن موسی الرضا تقدیم می‌کند و علی بن موسی دست رد به سینه‌ی او می‌زند»<sup>۴</sup> (خامنه‌ای، ۱۳۶۵، ۴۰).

### درایت در پذیرش ولایتعهدی

«۳» با این همه، علی بن موسی الرضا علیه السلام فقط بدین شرط ولایتعهدی را پذیرفت که در هیچ یک از شؤون حکومت دخالت نکند و به جنگ و صلح و عزل و نصب و تدبیر امور نپردازد و مأمون که فکر می‌کرد فعلاً در شروع کار این شرط قابل تحمل است و بعداً به تدریج می‌توان امام علیه السلام را به صحنه‌ی فعالیت‌های خلافت کشاند، این شرط را از آن حضرت قبول کرد. روشن است که با تحقق این شرط، نقشه‌ی مأمون نقش بر آب می‌شد و بیشتر هدف‌های او برآورده نمی‌گشت. امام علیه السلام هم در همان

حال که نام ولیعهد داشت و قهراً از امکانات دستگاه خلافت برخوردار بود، چهره‌ای به خود می‌گرفت که گویی با دستگاه خلافت، مخالف و به آن معترض است؛ نه امری، نه نهی و بازداشتی، نه تصدی و مسؤولیتی، نه قبول شغلی، نه دفاعی از حکومت و طبعاً نه هیچ‌گونه توجیهی برای کارهای آن دستگاه.

روشن است که عضوی در دستگاه خلافت که چنین با اختیار و اراده‌ی خود از همه‌ی مسؤولیت‌ها کناره می‌گیرد، نمی‌تواند نسبت به آن دستگاه صمیمی و طرفدار باشد. مأمون به خوبی این نقیصه را حس می‌کرد و لذا پس از آن که کار ولیعهدی انجام گرفت، بارها در صدد برآمد امام علیه السلام را بر خلاف تعهد قبلی به لطایف الحیل به مشاغل خلافتی بکشاند و سیاست مبارزه‌ی منفی امام علیه السلام را نقض کند، اما هر دفعه امام علیه السلام، هوشیارانه نقشه‌ی او را خنثی می‌کرد.

یک نمونه همان است که معمر بن خلاد از خود امام هشتم علیه السلام نقل می‌کند که مأمون به امام علیه السلام می‌گوید: اگر ممکن است به کسانی که از او حرف شنوی دارند، در باب مناطقی که اوضاع آن پریشان است چیزی بنویس و امام علیه السلام استنکاف می‌کند و قرار قبلی، که همان عدم دخالت مطلق است، را به یادش می‌آورد. نمونه‌ی بسیار مهم و جالب دیگر ماجرای نماز عید است که مأمون، به این بهانه که مردم قدر تو را بشناسند و دل‌های آنان آرام گیرد، امام علیه السلام را به امامت نماز عید دعوت می‌کند. امام علیه السلام استنکاف می‌کند و پس از این که مأمون اصرار را به نهایت می‌رساند، به این شرط قبول می‌کند که نماز را به شیوه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب علیه السلام به جا آورد و آن‌گاه امام علیه السلام از این فرصت چنان بهره‌ای می‌گیرد که مأمون را از اصرار خود پشیمان می‌کند و امام علیه السلام را از نیمه‌ی راه برمی‌گرداند، یعنی به ناچار ضربه‌ای دیگر بر ظاهر ریاکارانه‌ی خود

وارد می‌سازد» (خامنه‌ای، ۱۳۶۵، ۴۳).

### بهره‌برداری امام از تریبون خلافت

«۴) اما بهره‌برداری اصلی از این ماجرا بسی از این‌ها مهم‌تر است. امام علیه‌السلام با قبول ولیعهدی دست به حرکتی می‌زند که در تاریخ زندگی ائمه علیهم‌السلام، پس از پایان خلافت اهل بیت علیهم‌السلام در سال چهارم هجری تا آن روز و تا آن دوران بی‌نظیر بوده است و آن بر ملا کردن داعیه‌ی امامت شیعی در سطح عظیم اسلام و دریدن پرده‌ی غلیظ تقیه و رساندن پیام تشیع به گوش همه‌ی مسلمان‌هاست. تریبون عظیم خلافت در اختیار امام علیه‌السلام قرار گرفت و امام علیه‌السلام در آن، سخنانی را که در طول یکصد و پنجاه سال جز در خفا و با تقیه، جز به خاصان و یاران نزدیک گفته نشده بود، به صدای بلند فریاد کرد و با استفاده از امکانات معمولی آن زمان که جز در اختیار خلفا و نزدیکان درجه یک آنها قرار نمی‌گرفت، آن را به گوش همه رساند» (خامنه‌ای، ۱۳۶۵، ۴۲ و ۴۳).

### تحركات و مناظرات علمی امام رضا علیه‌السلام

بحث مهم در این خصوص، مناظرات علمی و فلسفی و حکمی عجیبی است که در دوران امامت ایشان علیه‌السلام صورت گرفت که در این مناظرات چهره‌ی نورانی آن حضرت علیه‌السلام، فاتح و غالب بود.

«مناظرات امام علیه‌السلام در مجمع علما و در محضر مأمون، که در آن قوی‌ترین استدلال‌های امامت را بیان فرموده است؛ در نامه‌ی جوامع الشریعه همه‌ی رؤوس مطالب عقیدتی و فقهی شیعی را برای فضل بن سهل نوشته است؛ حدیث معروف امامت که در مرو برای عبدالعزیز بن مسلم بیان کرده است<sup>۵</sup>؛ قصائد فراوانی که در مدح آن حضرت علیه‌السلام به

مناسبت ولایتعهدی سروده شده، و برخی از آن مانند قصیده‌ی دعبل و ابونواس همیشه در شمار قصائد برجسته‌ی عربی به شمار رفته است، نمایشگر این موفقیت عظیم امام علیه السلام بوده است. در آن سال در مدینه و شاید در بسیاری از آفاق اسلامی، هنگامی که خبر ولایتعهدی علی بن موسی الرضا علیه السلام رسید، در خطبه فضائل اهل بیت علیهم السلام بر زبان رانده شده بود و اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله که نود سال علنی بر منبرها دشنام داده بودند و سال‌های متمادی دیگر کسی جرأت به زبان آوردن فضائل آنها را نداشت، هم اکنون همه جا به عظمت و نیکی یاد می‌شدند. دوستان آنان از این حادثه روحیه و قوت قلب گرفتند، بی‌خبرها و بی‌تفاوت‌ها با آنان آشنا شدند و به آنها گرایش یافتند و دشمنان سوگند خورده احساس ضعف و شکست کردند، محدثان و متذکران شیعه، معارفی را که تا آن روز جز در خلوت نمی‌شد به زبان آورد، در جلسات درسی بزرگ و مجامع عمومی بر زبان راندند» (خامنه‌ای، ۱۳۶۵، ۴۴).

### ارتباط با مردم

«۵» در حالی که مأمون، امام علیه السلام را جدا از مردم می‌پسندید و این جدایی را در نهایت وسیله‌ای برای قطع رابطه‌ی معنوی و عاطفی میان امام علیه السلام و مردم می‌خواست، امام علیه السلام در هر فرصتی خود را در معرض ارتباط با مردم قرار می‌داد. با این که مأمون آگاهانه مسیر حرکت امام علیه السلام از مدینه تا مرو را طوری انتخاب کرده بود که شهرهای معروف به محبت اهل بیت علیهم السلام، مانند کوفه و قم، سر راه قرار نگیرند، امام علیه السلام، در همان مسیر تعیین شده از هر فرصتی برای ایجاد رابطه‌ای جدید میان خود و مردم استفاده کرد. در اهواز آیات امامت را نشان داد، در بصره خود را در معرض محبت دل‌هایی که با او نامهربان بودند قرار داد، در نیشابور

حدیث سلسله‌الذهب را برای همیشه به یادگار گذاشت و علاوه بر آن نشانه‌ها و معجزه‌های دیگری نیز آشکار ساخت و در جای جای این سفر طولانی فرصت ارشاد مردم را مغتنم شمرد و در مروهم که سرمنزل اصلی و اقامتگاه دستگاه خلافت بود، هرگاه فرصتی دست داد، حصارهای دستگاه حکومت را برای حضور در انبوه جمعیت مردم شکافت» (خانم‌های، ۱۳۶۵، ۴۴).

### شکل‌گیری مجدد جنبش‌ها

« ۶ ) نه تنها سرجنبانان تشیع از سوی امام علیه السلام به سکوت و سازش تشویق نشدند، بلکه قرائن حاکی از آن است که وضع جدید امام علیه السلام، موجب دل‌گرمی آنان شد و شورش‌گرانی که بیشترین دوران‌های عمر خود را در کوه‌های صعب‌العبور و آبادی‌های دور دست و با سختی و دشواری می‌گذرانند، با حمایت امام علیه السلام، علی بن موسی الرضا علیه السلام حتی مورد احترام و تجلیل کارگزاران حکومت در شهرهای مختلف نیز قرار گرفتند. حتی شخصیتی همچون دعبل، که هرگز به هیچ خلیفه و وزیر و امیری روی خوش نشان نداده و در دستگاه آنان رحل اقامت نیفکنده بود و هیچ‌کس از سران خلافت از تیزی زبان او مصون نمانده بود و به همین دلیل، همیشه مورد تعقیب و تفتیش دستگاه‌های دولتی به سر می‌برد و سالیان دراز، دار خود را بر دوش حمل می‌کرد و میان شهرها و آبادی‌ها سرگردان و فراری می‌گذرانید، توانست به حضور امام علیه السلام و مقتدای محبوب خود برسد و معروف‌ترین و شیواترین قصیده‌ی خود را که ادعانا‌مه‌ی نهضت نبوی، ضد دستگاه‌های خلافت اموی و عباسی است، برای آن حضرت علیه السلام بسراید و شعر او در زمانی کوتاه، به همه‌ی اقطار عالم اسلام برسد؛ به طوری که در بازگشت از محضر امام علیه السلام، آن را از



زبان رئیس راهزنان میان راه می‌شنود» (خامنه‌ای، ۱۳۶۵، ۴۴).

### رخ نمودن عظمت امام رضا علیه السلام

این نبرد مخفی، یک ره‌آورد گرانسنگ را به ارمغان نهاد و آن رخ نمودن و چهره نشان دادن عظمت‌های بی‌بدیل امام رضا علیه السلام برای همگان، اعم از دوست و دشمن و ناآشنایان به موقعیت آن حضرت علیه السلام بود.

«اکنون بار دیگر نگاهی بر وضع کلی صحنه‌ی این نبرد پنهانی، که مأمون آن را به ابتکار خود آراسته و امام علی بن موسی الرضا علیه السلام را با انگیزه‌هایی که اشاره شد، به آن میدان کشیده بود می‌افکنیم.

مأمون، چه در متن فرمان ولایتعهدی و چه در گفتارها و اظهارات دیگر، او را به فضل و تقوی و نسب رفیع و مقام علمی منبع ستوده است. او اکنون در چشم آن مردمی که برخی از او فقط نامی شنیده و حتی به همین اندازه هم او را نشناخته و شاید گروهی بغض او را همواره در دل پرورانده بودند، به عنوان یک چهره‌ی در خور تعظیم و تجلیل و یک انسان شایسته‌ی خلافت، که از خلیفه، به سال، علم و تقوی و خویشی با پیغمبر صلی الله علیه و آله، بزرگ‌تر و شایسته‌تر است شناخته‌اند. مأمون، نه تنها با حضور او نتوانسته معارضان شیعی او را به خود خوش‌بین و دست و زبان تند آنان را از خود و خلافت خود منصرف سازد، بلکه حتی علی بن موسی الرضا علیه السلام، مایه‌ی ایمان و اطمینان و تقویت روحیه‌ی آنان نیز شده است.

در مدینه، مکه و دیگر اقطار مهم اسلامی، نه فقط نام علی بن موسی الرضا علیه السلام، به تهمت حرص به دنیا و عشق به مقام و منصب از رونق نیفتاده، بلکه حشمت ظاهری، بر عزت معنوی او افزوده شده و زبان ستایش‌گران، پس از ده‌ها سال به فضل و رتبه‌ی معنوی پدران مظلوم و

معصوم او علیهم السلام گشوده شده است» (خامنه‌ای، ۱۳۶۵، ۴۵).

### شکست تاریخی، سیاسی مأمون

پس از گذشت مدتی و انجام اموری همچون واگذاری ولایتمهدی، انجام مناظرات با صاحبان ادیان، منع از نماز عید و بسیاری از امور دیگر، مأمون در خود احساس شکست بزرگی را می‌نمود.

«کوتاه سخن این که مأمون در این قمار بزرگ، نه تنها چیزی به دست نیاورده، که بسیاری چیزها را از دست داده و در انتظار است که بقیه را نیز از دست بدهد. این جا بود که مأمون احساس شکست و خسران کرد و در صدد برآمد که خطای خود را جبران کند و خود را محتاج آن دید که پس از این همه سرمایه گذاری سرانجام برای مقابله با دشمنان آشتی ناپذیر دستگاه خلافت، یعنی اهل بیت علیهم‌السلام، به همان شیوه‌ای متوسل شود که همیشه گذشتگان ظالم و فاجر او متوسل شده بودند، یعنی قتل» (خانهای، ۱۳۶۵، ۴۶).

### زمینه چینی مأمون برای قتل امام علیه‌السلام

«بدیهی است قتل امام هشتم علیه‌السلام، پس از چنان موفقیت ممتاز، به آسانی میسر نبود. قرائن نشان می‌دهد که مأمون، پیش از اقدام قطعی خود برای به شهادت رساندن امام علیه‌السلام، به کارهای دیگری دست زده است، که شاید بتواند این آخرین علاج را آسان‌تر به کار برد. به گمان زیاد این که ناگهان در مرو شایع شد که علی بن موسی علیه‌السلام همه‌ی مردم را بردگان خود می‌دانند، جز با دست‌اندرکاری عمال مأمون نبوده است. هنگامی که اباصلت این خبر را برای امام آورد، حضرت علیه‌السلام فرمودند: بارالها! ای پدید آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین، تو شاهدی که نه من و نه هیچ یک از پدرانم، هرگز چنین سخنی نگفته‌ایم، و این، یکی از همان ستم‌هایی است که از سوی اینان به ما می‌شود» (خانهای، ۱۳۶۵، ۴۶).

مأمون نقشه‌های چندی برای قتل امام علیه السلام کشید.

«بنابر روایات، یک یا دو بار توطئه‌ی قتل امام علیه السلام را به وسیله‌ی نوکران و ایادی خود ریخت و یک بار هم حضرت علیه السلام را در سرخس به زندان افکند، اما این شیوه‌ها هم نتیجه‌ای جز جلب اعتقاد همان دست‌اندرکاران به رتبه‌ی معنوی امام علیه السلام، به بار نیاورد، و مأمون در مانده‌تر و خشمگین‌تر شد. در آخر چاره‌ای جز آن نیافت که به دست خود، و بدون هیچ واسطه‌ای امام علیه السلام را مسموم کند و همین کار را کرد» (خامنه‌ای، ۱۳۸۳، ۲۷۳).

در سخنانی که بیش از این واقعه‌ی دهشتناک میان امام علیه السلام و مأمون رد و بدل شد، امام علیه السلام فرمودند:

«پدرم از پدر و اجداد گرامی‌اش نقل کرده است که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره‌ی من فرمود و من قبل از تو (ای مأمون) به وسیله‌ی سم و مظلوم به شهادت خواهم رسید و اگر اجازه داشتیم، می‌گفتم که کشنده‌ی من کیست» (صدوق، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۲۵۵).

امام علیه السلام، قبل از ارتحالش به اباصلت هروی، و هرثمه بن اعین نیز خبر شهادت خود را اعلام نمود.

«اینک هنگام بازگشت من به سوی خدا فرارسیده است و زمان آن است که به جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرانم علیهم السلام بیبندم. طومار زندگی‌ام به انجام رسیده است. این طاغی (مأمون) تصمیم گرفته است تا با انگور و انار مسموم، مرا به قتل برساند» (صدوق، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۳۲۸).

«سرانجام، در ماه صفر ۲۰۳ هجری، یعنی قریب دو سال پس از آوردن آن حضرت علیه السلام از مدینه به خراسان و یک سال و اندی پس از صدور فرمان ولایتعهدی به نام آن حضرت علیه السلام، دست خود را به جنایت بزرگ و فراموش‌نشدنی قتل امام علیه السلام آلود» (سید علی خامنه‌ای، ۱۳۸۳، ۲۷۳).

مناسب است در پایان این بخش از زندگی امام علیه السلام، به بخشی از شعر دعبل خزاعی اشاره کنیم.

«الْأُمَا يَعِينُ بِالْذُّمُوعِ اسْتَهَلَّتْ  
عَلَى مَنْ بَكَتَهُ الْأَرْضُ وَاسْتَرْجَعَتْ لَهُ  
وَ قَدْ أَعْوَلَتْ تَبْكِي السَّمَاءُ لِفَقْدِهِ  
فَنَحْنُ عَلَيْهِ الْيَوْمَ أَجْدِرُ بِالْبُكَاءِ  
رُزْنَنَا رَضِيَ اللَّهُ سَبْطَ نَسِينَا  
وَ مَا خَيْرُ دُنْيَا بَعْدَ آلِ مُحَمَّدٍ  
وَ لَوْ نُقِرَّتْ مَاءَ السُّؤُولِ لَقَلَّتْ  
رُئُوسُ الْجِبَالِ الشَّامِحَاتِ وَ ذَلَّتْ  
وَ أَتَجْمَهَا نَاحَتْ عَلَيْهِ وَ كَلَّتْ  
لِرُزْنِهِ عَزَّتْ عَلَيْنَا وَ جَلَّتْ  
فَأَخْلَفَتِ الدُّنْيَا لَهُ وَ تَوَلَّتْ  
الْأَلَاتُ بِأَلْيَا إِذَا مَا اضْمَحَلَّتْ

(مجلسی، ۱۹۸۷، ج ۴۹، ص ۳۱۵)

چه شده است که دیدگان، نرم نرم می‌بارند و می‌گیرند، در حالی که آب دیده تمام می‌شود و چشمان بخشکند هم کم است.

در مصیبت کسی که زمین بر او گریست و کوه‌های بلند و سر به فلک کشیده، در سوگ او به ناله و فغان آمده و عزادار شدند.

آسمان از فقدان او فریاد برآورده و ستارگان بر او نوحه کرده‌اند.

اکنون سزاوار است که ما بر او اشک ریزیم، که مصیبتی بس گران و

بزرگ بر ما وارد شده است.

ما به از دست دادن سبط پیامبر صلی الله علیه و آله مصیبت دیده‌ایم؛ مصیبتی که بر اهل

دنیا گران و سنگین است.

و دیگر، پس از فقدان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، در دنیا و زندگی آن خیری

نیست و دیگر خوشی جایگاهی ندارد و آرزوی ماندن در ما نیست.

## نتیجه

نتایج چندی از این بخش می‌گیریم:

- ۱) بنیاد سازی مبارزات شیعه در این دوره حساس تاریخی رقم خورد.
- ۲) موسی بن جعفر علیه السلام جهاد مستمر استراتژیکی را پایه ریزی کرد.
- ۳) جهاد امام موسی بن جعفر علیه السلام، همراه با تقیه‌ای دشوار صورت گرفت.
- ۴) امام موسی بن جعفر علیه السلام توانستند خطی مشخص و راهی روشن را فراروی شیعه بگذارند.
- ۵) در این دوره گرایش عمیق و همه جانبه از ناحیه مردم نسبت به اهل بیت علیهم السلام روی داد.
- ۶) طرح ولایتعهدی توسط مأمون، یک شگرد سیاسی برای زیر نظر گرفتن امام رضا علیه السلام و اهداف سیاسی خاصی صورت گرفت.
- ۷) امام رضا علیه السلام، اندیشه‌ی انحرافی مأمون را به چالشی عجیب گرفتار کرد و آبروی امویان و عباسیان را ریخت.
- ۸) امام رضا علیه السلام توانستند از تریبون خلافت و فرصت ولایتعهدی بهره‌برداری‌های مهم را انجام دهند.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## منابع و مأخذ

۱) قرآن کریم.

۲) خامنه‌ای، سید علی (مقام معظم رهبری) (۱۳۶۹).

۳) ابن شهر آشوب، ابو جعفر محمد بن علی (۱۳۷۶ هـ)، مناقب آل ابی طالب، نجف اشرف، مکتبه الحیدریه.

۴) اللیثی، سمیرة مختار (۱۳۸۴)، جهاد شیعه در دوره‌ی اول عباسی، نشر شیعه شناسی.

۵) خامنه‌ای، سید علی (مقام معظم رهبری) (۱۳۶۵).

۶) مجلسی، محمد باقر (۱۹۸۷ م)، بحار الانوار، ج ۴۹، بیروت، دارالعلم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی